



عبدالغنی احمدی و استانی

وکیل دادگستری

دنباله

## بحث از قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری

مصوب ۲۵ خرداد ۲۵۳۶



بعد از انتشار مقاله پیشین این بحث پیش آمد که نسبت بین احکام ماده اول قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵ خرداد ۲۵۳۶ از یکطرف و مواد ۱۱ و ۱۳ قانون شورای داورى مصوب ۲۱ خرداد ۲۵۳۶ و مواد ۱۱ تا ۱۴ قانون خانه انصاف مصوب ۲۵ خرداد ۲۵۳۶ از طرف دیگر عموم و خصوص است. بدین توضیح که حکم کلی صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل در ماده اول قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری آورده شده سپس این صلاحیت عام بموجب قوانین شورای داورى و خانه انصاف تخصیص یافته است بنابراین رفع تعارض صلاحیت مراجع نامبرده از طریق اجرای قواعد عام و خاص امکان پذیر است.

گویانکه در حال حاضر راه حل تعارض مزبور همین است وگرنه تعارض بجای خود باقی خواهد ماند اما ایرادی که نگارنده در مقاله قبلی متذکر شده از حیث عبارت قانون است که بلافاصله پس از تصویب آن از طرف مجلسین چنین تعارضات آشکاری را عرضه میدارد.

بعضی از دوستان له وعلیه اختیار نامحدود قضات دادگاه مدنی برای کشف واقع اظهاراتی کرده‌اند که موجب تشویق نگارنده به بحث بیشتری در این باب گردیده است.

باید اقرار کنم که خودم از سالها پیش طرفدار این فکر بوده‌ام. در کمیسیون مقدماتی مأمور تهیه طرح اصلاح قانون آئین دادرسی مدنی که در زمان وزارت جناب آقای دکتر باقر هاملی با عضویت جنابان آقایان دکتر خسرو گیتی و احمد زرین نمل و مصطفی ندیمی و منصور مفیدی تشکیل شده بود دو پیشنهاد زیر را

مطرح ساخته بودم:

اول - توسعه اختیار قضات دادگاههای مدنی برای کشف صحت اظهارات و دلائل طرفین بمنظور قناعت وجدان قضات.

دوم - اعطای اختیار بدیوان کشور جهت صدور رای ماهوی در موقعی که پرونده برای صدور رای آماده است.

البته این پیشنهادات افراطی تلقی شده و مورد پسند قرار نگرفته بود. شاید دلیل کمیسیون مزبور در توجیه عدم قبول پیشنهادات فوق در آن زمان پذیرفتنی بود. لکن ملاحظه میشود که پس از گذشت چند سال اصل آن پیشنهادات با مقداری تفاوت پذیرفته شده است.

سوم تفاهم نشود، غرض از بیان این مطلب این نیست که قبل از نگارنده کسی متوجه این دو موضوع نبوده یا هیچکس راجع بآنها بحثی نکرده است. در این باب مسلماً فضیلت با متقدمان است. صاحب نظران از قضات و وکلای دادگستری و استادان ما همیشه باین نکات توجه داشته اند و متوجه جنبه های مثبت و منفی قضیه بوده اند. نگارنده بی شک خود را خوشه چین خرمن دانش آنان میدانند.

بهر حال نگارنده فعلاً هم با اصل این دو فکر موافق است ولی موافقت با اصل فکر موجب قبول ایرادهائی که بر ماده ۸ وارد است نخواهد بود. دلیل نگارنده برای پذیرش این نظر همان است که همه موافقان قبلاً گفته اند.

می توان گفت که تا اواسط نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی تقریباً همه حقوقدانان اروپا تحت تأثیر عظمت حقوق فردی که با شیوه انقلابی قرن هجدهم وارد قوانین کشورهای اروپای غربی شده بود قبول داشته اند که تمام افراد يك ملت در برابر دادگاههای کشور متساوی الحقوق هستند و دادگاهها هم بهر دو طرف دعوی بيك چشم می نگرند و بی طرفند و این بی طرفی دادگاهها را جهت حفظ حقوق فردی که با انقلاب و خون دل فراوان بدست آمده بود کافی میدانستند. از اواخر قرن نوزدهم تدریجاً عده ای از حقوقدانان چنین معتقد شدند که صرف بی طرفی دادگاهها موجب تضمین حقوق افراد نیست زیرا در عمل غالباً عوامل متعددی نتایج این بی طرفی را بِنفع یکطرف دعوی خنثی می سازد.

نظر ایندسته از حقوقدانان هم واجد جنبه های انسانی است و هم برواقعیت اجتماعی مبتنی است. می گویند بی طرفی دادگاهها وقتی مفید است که طرفین دعوی از حیث موقعیتهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی لاقابل بطور نسبی در وضع مشابهی باشند. چگونه می توان افراد را در برابر دادگاهها مساوی دانست در حالیکه بعضی از آنها با داشتن موقعیتهای ممتاز اجتماعی و برخورداری از ثروت کافی می توانند وکلای متبحری برای خود انتخاب کنند و پولهای لازم را بپردازند یا بخاطر داشتن آگاهیها و تجربیات کافی برحریف خود توفیق فوق العاده ای دارند و باسانی می توانند او را در دادگاه مغلوب سازند. در این قبیل موارد که متأسفانه

فراوان هم اتفاق میافتد قاضی بی طرف باید فقط ناظر هنرنمایی طرف زورمنه دعوی واز بین رفتن حقوق مسلم طرف ضعیف باشد ودم نزنند. چنین بی طرفی نه تنها از لحاظ فردی و اجتماعی مفید فایده ای نیست بلکه با عدالت اجتماعی هم فاصله بسیار دارد.

نظیر این بحث در قالب روش مذهبی در بین فقهای اسلامی سلف نیز رواج داشته است. عده ای معتقد شدند که قاضی مأمور فصل خصومت است و باید بدلائل طرفین مقید باشد. بعضی گفته اند که قاضی باید بعلم خود قضاوت کند و بدلائل طرفین اکتفاء ننماید. برخی قائل به تفصیل شدند و اظهار داشتند که باید در حق الله بعلم خود ولی در حق الناس بمقتضای دلایل طرفین رای دهد. عده ای دیگر در مقام تفصیل عکس نظر دسته قبلی را اعلام کرده اند. اگر بحاق این قبیل مباحث فقهای اسلامی و حقوقدانان اروپای غربی با سلامت فکر توجه شود معلوم است که بازگشت نظر همه بکفایت یا عدم کفایت بی طرفی قضات دادگاهها برای احقاق حق اصحاب دعاوی و حفظ حقوق افراد و اجرای مقتضای عدالت است.

عقاید این دسته از حقوقدانان را می توان چنین خلاصه کرد که نتیجه تساوی قانونی افراد ملت الزاماً تساوی واقعی و عملی نیست. قانون فقط امکان این تساوی را بوجود آورده است ولی استفاده از این امکان قانونی به عوامل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و روانی افراد بستگی تام دارد. عدالت اجتماعی اقتضاء دارد که قاضی دادگاه بدلائل طرفین دعوی قناعت ننماید و برای کشف واقع و احقاق حق ذیحق هراقدامی را که مفید میدانند بعمل آورد، این عبارت یعنی نفی بی طرفی مطلق و قبول بی طرفی نسبی توأم بایی نظری. دلیل مخالفین این نظر را هم همکار محترم آقای دکتر محمد خاور بنحو نیکوئی در مقاله خویش که در شماره های ۱۳۹-۱۴۰ همین مجله بچاپ رسیده توضیح داده اند و مطلب روشن است.

در اینجا دونکته قابل یادآوری و عنایت است:

اول آنکه نظر موافقان را بنحویکه بیان شد در بست نمی توان در اوضاع و احوال فعلی پیاده کرد و تضمین نمود. زیرا پذیرش کامل آن مستلزم اعطای اختیار مطلق و نامحدود بقاضی است که آنهم بنوبه خود موجب زیانهای خواهد بود. دوم آنکه عدالت را نمی توان يك امر مطلق دانست و ماهیت آن در اعصار و اجتماعات مختلف متفاوت است. بهمین مناسبت پیاده کردن مطلق نظر موافقان در عمل اگر محال نباشد بسیار مشکل است.

پس در مقام قبول این نظر باید دقت بسیار داشت و جنبه های اجتماعی و فرهنگی و روانی و اقتصادی هراجتماعی را با هم در نظر گرفت تا لااقل نتایج مثبت آن بیش از نتایج منفی آن باشد.

با اینمقدمه پیدا است که ایراد نگارنده برآمده ۸ از جنبه علمی آن نبوده بلکه بیشتر از لحاظ جنبه فنی آن یعنی طرز انشاء ماده بوده است. می توان گفت

که بر ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵ خرداد ۲۵۳۶ بصورتیکه نوشته شده سه ایراد عمده زیر وارد است:

ایراد اول اعطای اختیار بقاضی است برای کشف واقع. صدور حکم بر اساس واقع با فرض اینکه قاضی امروزی با اینهمه دردسرها و پرونده‌های بسیار و ارباب رجوع گوناگون و بسیاری از عوامل متعدد دیگر انواع نازاحتیها قادر بکشف واقع باشد به نتایج نامناسبی منجر خواهد گردید که در مقاله قبلی آقای دکتر محمد خاور توضیح داده شده است و نگارنده بی‌نیاز از تکرار آن می‌باشد. بنظر نگارنده در محدوده سیستم قضائی کشورما اختیار قاضی باید تا این حد توسعه داده شود که اگر دلائل طرفین یا یکطرف دعوی با وجود سکوت طرف دیگر بنظر او مشکوک آید و این شک را مؤثر در نتیجه احقاق حق تشخیص دهد یا با علم و یا باطن قوی بداند که حق یکطرف بعلت ناتوانی یا نادانی یا بهر علت دیگر بنفع طرف دیگر در شرف تضییع است یا در مواردی از این قبیل بتواند تحت ضوابط خاصی کنجکاوی بیشتری نماید و قبل از اعلام ختم پرونده وجدانا قانع شود و رضایت خاطر حاصل نماید وگرنه کشف واقع امر اگر محال نباشد آنقدر مشکل است که در عمل محال مینماید. خلاصه آنکه قاضی نباید بحالت يك ترازودار چشم بسته در آید بلکه با بی‌طرفی توأم با بی‌نظری احقاق حق نماید.

ایراد دوم که بر ماده ۸ وارد است این است که برای استفاده از اختیار اعطائی هیچگونه قاعده و ضابطه‌ای در قانون پیش‌بینی نشده است. این سکوت قانون پیش از آنکه و پیش از آنچه برای مردم قابل تأمل است موجب نگرانی خود آقایان قضات محترم خواهد بود. زیرا در گذشته قضات بعلت فقدان چنین اختیاری آرام خویش را بر مبنای دلائل طرفین صادر میکردند و لاقلاً این آرامش خاطر برای ایشان وجود داشت که قانون آنانرا از جستجوی دیگر ممنوع ساخته است. اما بعد از این با وجود اختیار مذکور در ماده ۸ خود را در برابر مسئولیت وجدانی (نه قانونی) عظیم و هراس‌انگیزی می‌بینند که حصول برائت از آن باین آسانیه‌ها که تصور میشود مقدور نیست.

ایراد سوم آنکه برای رفع تزامم بین مواد ۳ و ۴ و ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی و ماده ۸ چیزی پیش‌بینی نگردیده است - بهر حال فعلا امید همه امیدواران بقضات شرافتمند است که خود در عمل با در نظر گرفتن تمام جهات قضیه ضوابط مقبول و معقولی برای استفاده از اختیار اعطائی بوجود آورند و این جای خالی قانون را پر کنند.

